

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

تسری حکم یتامی به صبايا در آیه 6 سوره نساء

يكي از مطالبی که در این آیه شریفه باید مورد بحث قرار بگیرد این است که گفته‌اند این آیه مربوط به یتامی است در حالی که بحث ما در معاملات صبی و تصرفات صبی است و چه بسا یتامی يك خصوصیتی داشته باشند که در صبی نباشد، مثلاً بگوئیم چون یتیم کسی است که فاقد آب است، باید اموالش را بیشتر مراقبت و احتیاط کرد، تحفظ بیشتری باید بر او کرد، اما صبی یعنی آن کسی که به سنّ بلوغ نرسیده اما آب دارد، جد دارد و اینها در کنار او هستند، پس اگر ما از آیه شریفه استفاده کردیم که تصرفات یتیم قبل از رشد باطل است این دلالت ندارد بر اینکه تصرفات صبی هم قبل از رشد باطل باشد! این اشکال اشکالی است که بعضی را به طور کلی از استدلال به این آیه شریفه متوقف ساخته، یعنی برخی به جهت همین اشکال صریحاً گفته‌اند این آیه ارتباط به صبی ندارد و مربوط به یتیم است لذا دیگر از استدلال به آیه به طور کلی انصراف دادند و گفتند این آیه قابل استدلال نیست. در ذهنم می‌آید که مرحوم حاج آقا مصطفی (قدس سره) هم این اشکال را غیر قابل جواب می‌دانند و می‌گویند آیه مختص به یتامی است.

امام (رضوان الله علیه) در کتاب البیع می‌فرمایند «الظاهر لدي العقل و العقل أن الرشد و البلوغ تمام الموضوع لرفع الحجر و لا دخالة لوجود الأب» امام (رضوان الله علیه) می‌فرمایند: ما يك استظهار عرفي از این آیه داریم و آن استظهار عرفی این است که رشد و بلوغ را شارع تمام الموضوع قرار داده برای رفع الحجر، یعنی یتیم من حیث هو یتیم دخالتی ندارد، آنچه که دخالت دارد محجور بودن است که در محجور بودن صبی و یتیم علی السویه هستند و آیه رشد و بلوغ را تمام الموضوع قرار داده برای رفع حجر، چه وقت حجر برطرف و برداشته می‌شود؟ تمام الموضوع برای رفع حجر رشد و بلوغ است و در نتیجه از آیه استظهار می‌کنند که دخالتی برای وجود آب و جد نیست و ظاهراً هم همین فرمایش امام تام است.

ما نمی‌گوئیم آیه در مورد یتامی نیست! امام هم این را نمی‌فرمایند، به حسب ظاهر مدلول مطابقی آیه یتامی است، امام هم این را قبول دارند. ولی آیا از صدر آیه ما نمی‌توانیم ضابطه‌ای استفاده کنیم که شامل صبی غیر یتیم شود؟ می‌گوئیم بله.

ان شاء الله بحث دنباله آیه را روز شنبه ادامه می‌دهیم.

نکته اخلاقی

مرحوم فیض کاشانی در کتاب وافی جلد پنجم روایتی دارند؛ وافی هم انصافاً از کتاب‌های بسیار بسیار نفیسی است، مخصوصاً بیان‌هایی که مرحوم فیض در وافی دارد. می‌دانید که روایات کتب اربعه را مرحوم فیض آورده و تشریح کرده، در جلد پنجم صفحه 733 روایتی را از کافی [1] نقل می‌کند و می‌فرماید «محمد بن یعقوب عن عدة من الأصحاب عن البرقي عن اسماعيل بن مهران عن ابي سعيد القمط عن ابان بن تغلب عن أبي جعفر (عليه السلام) قال» امام باقر (علیه السلام) فرمود «لما اسري

بالنبي(ص)قال» وقتي پیامبر به معراج رفت، خطاب به خدای تبارک و تعالی عرض کرد «یا رب ما حال المؤمن عندك» حال مؤمن در نزد شما چگونه است؟ یعنی مؤمن در نزد خدا چه جایگاهی دارد؟ حالا اینکه خدا این همه انبیاء را فرستاده، وجود مبارك پیامبر را فرستاده، کتب آسمانی را فرستاده، حالا يك انسانی اینها را قبول کرده و مؤمن شده. رسول خدا سؤال می‌کند که این در نزد شما چه ارزشی دارد؟ به عبارت دیگر این ایمان برای خود انسان ارزش فراوانی دارد و بالأخره این را به سعادت می‌رساند، ایمان انسان هر چه قوی‌تر باشد نفعش به خود انسان برمی‌گردد، یکی از چیزهایی که ما از آن غافل هستیم، فکر می‌کنیم مسلمان هستیم بحمدالله، خدا را شکر و باید هم همیشه بگوییم «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ» ایمان و ولایت ائمه طاهرين(عليهم السلام) را داریم اما غافلیم از اینکه این را باید تقویت کنیم! این را باید روز به روز قوی‌تر و محکم‌تر کنیم، چون این يك وادی‌ای هست که يك حدّ يقفي ندارد که بگوئیم تا این مقدار ما ایمان داریم و تمام شد! لذا این نفعش به انسان برمی‌گردد، حالا آنچه که رسول خدا در این روایت از خدای تبارک و تعالی سؤال می‌کند که به توضیح من این است که حالا این انسان آمده حرف شما و دستور شما را گوش کرده و به قرآن و رسول و ... ایمان آورده این چه شأنی در نزد شما دارد؟ «قال يا محمد من أهان لي ولياً فقد بارزني بالمحاربة» اگر کسی يك ولي‌ای از اولیای من را، (ولي یعنی هر مؤمنی) اگر کسی به يك مؤمن اهانت کند این جنگ با من کرده! این با خدا حرب می‌کند «و أنا أسرع شياً إلي نصرته أوليائي» من زودتر از هر چیزی به كمك او می‌روم، به نصرت اولیاء خودم می‌روم «و ما ترددت عن شيء أنا فاعله» چیزی که من خدا انجام می‌دهم در هیچ چیزی تردّد نکردم، تردّد نه به معنای تردیدی که ما داریم! یعنی وقفه مائی هم در آن ایجاد نکردم، خواستم آسمان را خلق کنم با يك اراده کن فیکون، زمین را، عالم را، انسان را، همه موجودات را، در تمام اینها وقفه مائی در تحقق - آن هم نه در اراده - ایجاد نشد! فقط تنها چیزی که ممکن است وقفه مائی در آن ایجاد شود «كترددي عن وفات المؤمن» آنجایی که می‌خواهم جان يك مؤمن را بگیرم «يكره الموت و أكره مساءته» او از مُردن بدش می‌آید و من هم اذیت کردن او و اینکه چیزی که بدش می‌آید را به سرش بیاورم کراهت دارم. تردّد یعنی وقفه‌ی در تحقق و نه در اراده. لذا در روایات قبض روح مؤمن هست که آماده‌اش می‌کنند برای قبض روح. گاهی اوقات این روح را تا نزدیک سر و گردنش قبض می‌کنند و دوباره به بدن برمی‌گردانند، آماده می‌کنند، این تردّد شاید آماده کردنی باشد که الآن هم واقع می‌شود و در روایات قبض روح وجود دارد منتهی عرض کردم معنایش تردید نیست.

بعد می‌فرماید «و إن من عبادي المؤمنين من لا يصلحه إلا الغناء» بعد خدا می‌فرماید بندگان من چند گروهند، بعضی از بندگان مؤمن من غیر از غناء مصلحتشان نیست، مصلحتشان این است که آدم‌های مرفه و ثروتمندی باشند که ایمانشان را حفظ کنند «ولو صرفته إلي غير ذلك لهلك و إن من عبادي المؤمنين من لا يصلحه إلا الفقر» از عباد مؤمن من کسانی هستند که «لا يصلحه إلا الفقر ولو صرفته إلي غير ذلك لهلك» «و ما يتقرب إلي عبيدي بشيء أحب إلي مما افترضت عليه» بعد هم خدا می‌فرماید انسان مؤمن اگر بخواهد به من تقرب پیدا کند هیچ چیزی برای تقرب به من احبّ از انجام واجبات نیست. گاهی اوقات بعضی‌ها که دنبال سلوك معنوی هستند و می‌خواهند در وادی سیر و سلوك بیفتند، دنبال این هستند که چه ذکر را انجام بدهیم، چه راهی را طی کنیم، چه عملی را انجام بدهیم؟ در حالی که اینها غافل‌اند از اینکه آیا واجبات‌شان را انجام می‌دهند یا نه؟ انسان اول باید خیالش از این راحت باشد، واجباتی که الآن برای ما هست از واجبات شخصی، سیاسی، اجتماعی، از كمك کردن به دیگران و یاری ضعیفاء، برآوردن حاجات دیگران که بعضی از اینها در حدّ وجوب است، خود این نماز، من گاهی اوقات فکر می‌کردم در همین عمر متوسطی که تا حالا داشتیم، آیا همه وضوهای که برای نماز گرفتم درست بوده یا نه؟ آیا همه نمازهایی که خواندم درست بوده یا نه؟ واقعاً انسان متوقف می‌شود، آدم نمی‌تواند بگوید بله همه‌اش درست بوده، همه‌اش کما هو حقّه انجام شده. آیا تمام این واجبات که باید «عن اخلاص و عن نية خالصة» باشد همه از اینها بوده؟ خیلی مشکل است. همین نمازی که هر روز با آن سر و کار داریم، آیا تمام اینها را من در لباس طاهر خواندم؟ تمام اینها را در مکان صحیح خواندم؟

يك روایتی مربوط به احوال برزخ و عذاب قبر هست که مرحوم مجلسی در بحار نقل کرده که گاهی اوقات بعضی از افراد را در عالم قبر، ضربتی به آنها وارد می‌کنند بسیار بسیار دردآور، علتش را سؤال می‌کنند؟ می‌گویند تو يك نماز بدون وضو خواندی، حالا فرضش این است که عمداً این کار را کرده. ما به اقتضای مباحث علمی‌مان می‌گوئیم اگر شرط نباید مشروط باطل است، اما دیگر زائد بر این فکر نمی‌کنیم خبر دیگری هم باشد، انسان بدون وضو نماز بخواند! حالا يك نماز بدون وضو این اثر را دارد،

واقعاً باید گاهی اوقات يك تأمّلي بکنیم در اینکه ما واقعاً چقدر واجباتمان را درست انجام می‌دهیم، چقدر از محرمات را ترك کردیم، آیا واقعاً هر چه که حرام است تا حالا توانستیم ترك کنیم؟ اگر خیالمان از اینها راحت شد بعد برویم سراغ امور مستحبی و بقیه مسائل. آن وقت اینجا خدای تبارک و تعالی می‌فرماید «وما يتقرب إليّ عبدي بشيء أحب إليّ مما افترضت عليه وإنه ليقرب إليّ بالنافلة» در مرتبه دوم آنچه که مقرب انسان به خداست این نوافل است، که واقعاً عرض می‌کنم در درجه اول به خودم باید سفارش کنم؛ مراقبت کنیم نوافل را انجام بدهیم، این نوافل یومیه را (هر مقدار که می‌شود) سعی کنیم جزء برنامه‌هایمان باشد، حالا اگر يك روزی هم نتوانستیم بخوانیم قضایش را انجام بدهیم، خیلی آثار در روایات بر آن مترتب شده. اساساً بزرگان ما این را فرمودند اگر يك طلبه‌ای بخواهد از جهت معنوی محفوظ بماند بعد از رعایت و دقت در واجبات و محرمات، باید تقیّد به نوافل داشته باشد، واقعاً از نوافل اعماق دل و با تمام وجود لذّت ببرد، نوافل را بخواند به قصد ثواب، بخواند به قصد اینکه خدا حاجاتش را بدهد، این حتّی با اخلاص در عمل سازگاری ندارد. اینکه انسان گاهی اوقات می‌گوید نماز شب رزق آدم را زیاد می‌کند، اگر انسان نماز شب را به این نیت بخواند این اثر برایش مترتب نمی‌شود، آن نماز شبی که انسان فقط برای خدا بخواند، این اثر قهری را دارد اما اگر انسان بگوید من نماز شب بخوانم برای اینکه رزق من زیاد شود، این اثر را ندارد! این منافات با اخلاصش دارد.

بنابراین نوافل را بسیار مقیّد باشیم و بعد ببینیم چه اثری بر آن بار شده؟ «وإنه ليقرب إليّ بالنافلة حتّی أحبّه فإذا أحببته» آدمی که نافله می‌خواند محبوب خدا می‌شود، وقتی من او را دوست داشته باشم «كنتُ إذا سمعته الذي يسمع به» من می‌شوم گوش او، الله اکبر! واقعاً چه مرتبه‌ای که حالا می‌خوانیم، فیض که می‌گوید ما اصلاً نمی‌فهمیم اینها یعنی چه؟ «و بصره الذي يبصر به» من می‌شوم چشم او «و لسانه الذي ينطق به» می‌شوم لسان او، «ویده التي يبطش بها ان دعانی اجبته» این می‌شود مستجاب الدعوة «و إن سألتني اعطيته» چیزی از من بخواهد به او اعطا می‌کنم!

مرحوم فیض می‌فرماید «و أما معني التقرب إليّ الله و محبة الله للعبد و كون الله سمع المؤمن و بصره و لسانه و یده ففیه غموضٌ لا یناله أفهام الجمهور» می‌فرماید اینها تعابیری است که ما نمی‌فهمیم «و قد أودعناه في کتابنا الموسوم بالكلمات المكنونة» ما در کتاب کلمات مكنونه که از کتب مرحوم فیض است این روایت را آوردیم «و إنما يرزق فهمه من كان من أهله» این رزق به چه کسی داده می‌شود؟ کسی که خودش از اهلش باشد. یعنی اگر کسی خودش اهل نافله و ... نباشد و به این مراتب نرسد اصلاً نمی‌فهمد اینها یعنی چه؟ نمی‌فهمد خدا اُنّ او می‌شود یعنی چه؟ هر چه هم که ما معنا کنیم.

بعد کلامی را از شیخ بهائی نقل می‌کند «قال شيخنا البهائي (رحمه الله) في أربعینة معنی محبة الله سبحانه للعبد» اینکه خدا عبد را دوست دارد یعنی چه؟ أحببته می‌فرماید «هو كشف الحجاب عن قلبه» خدا اگر انسان را دوست داشته باشد حجاب‌ها را از روی قلب انسان دور می‌کند، ببینید که ما چه مقدار گرفتار این حُجُب قلبی هستیم و چه مقدار از حقایق برای ما مخفی است، قلوب ما پر از این حجابهاست. خدا اگر انسان را دوست داشته باشد این حُجُب را از قلب انسان برمی‌دارد، حقایق را به انسان نشان می‌دهد او را متمکن می‌کند که در بساط و حریم قرب خدا راه پیدا کند، حقایق را ببیند.

در روایاتی که مربوط به ائمه طاهرین (علیهم السلام) است، از ائمه سؤال می‌کنند شما ملائکه را می‌بینید؟ می‌فرمایند بله. «یطئون فرشنا» می‌آیند روی فرشهای ما می‌نشینند، این يك گوشه‌اش است، انسان می‌بیند این حقایق و وجودات را، این مأمورین واقعی الهی را می‌بینند، الآن خیلی از ماها می‌گوئیم ملائکه، اصلاً برای ما معنایش روشن نیست، نمی‌توانیم به این زودی باور کنیم. انسان اگر در مراتب ایمان قوی شد، به این مرتبه می‌رسد. عرض کردم کلامی را دوباره از بعضی العارفین نقل می‌کند که اینها هم راجع به اینکه این مقام چه مقامی است، اینکه گوش انسان می‌شود گوش خدا و خدا می‌گوید من سمع او هستم، یعنی آنچه را که من بخواهم این می‌شنود و آنچه را که من می‌شنود من می‌خواهم! شما ببینید خیلی حقایق هنوز اصلاً به گوش ما نخورده، اصلاً موقعیتش پیش نیامده! اصلاً شرایطش حاصل نشده. تا آخر عمر هم ممکن است مع الأسف همینطور باشد، عمر انسان که تمام شد انسان وقتی از دنیا می‌رود «الناس نیام إذا ماتوا انتبهوا» چشمش باز می‌شود می‌بیند عجب! چه حقایقی بوده که تمام این عالم دنیا در مقابل آن حقایق صفر است و اگر این آدم در این دنیا بر این حقایق اطلاع پیدا می‌کرد چه می‌کرد؟ این «كنتُ

إذن سمعه الذي يسمع به» يعني آنچه که من بخوایم این می شنود و آنچه که این می شنود همان است که من می خواهم! یعنی خیلی از حقایق را می شنود، خیلی از حقایق را می بیند. الآن فکر، قلب و ذهنمان در دریافت معارف حقّه خیلی محدود است، باید اینقدر به این کُتُب مراجعه کنیم، یک مقداری اعتقادات خودمان را به قیامت، به معاد، به خدا، به اوصاف خدا، یک مقداری ترقّی بدهیم، آن هم اگر توفیق پیدا کنیم. اما این انسانی که به این مرحله می رسد که کنت اذن بصره سمعه یده قلبه، قلب این آدم دائماً مجرای فیض خدا می شود، حقایق را می فهمد، ما الآن از حقیقت نماز چقدر اطلاع داریم؟ از حقیقت واجبات چقدر اطلاع داریم؟ از حقیقت عبادت و بندگی چقدر اطلاع داریم؟ خیلی ضعیف. اما اگر انسان به این مراحل برسد خدا حقایق را بر قلب او جاری می کند. یک گوشه این حقایق مسائل علمی است، شاید یک مرتبه‌ی نازل آن هم باشد، مراتب بسیار بالاتری از این مسائل علمی وجود دارد، قلب انسان قابلیت دارد برای اینکه به مرتبه‌ی نبوّت برسد، به مرتبه‌ی امامت برسد ولی این مرتبه را خدای تبارک و تعالی در برخی منحصر فرمود اما از این مرتبه یک مقدار پائین تر برای همه امکان وجود دارد، فاصله‌ی ما با امام معصوم (علیه السلام) چقدر است؟ اینقدر ما بیچاره، ضعیف العقل و ضعیف النفس هستیم که که برخی می گویند امام معصوم از علمای ما ده درجه بالاتر است، این معنایش این است که امامت را شناختیم، حقیقت امامت را نمی دانیم، حقیقت ولایت را نمی دانیم چیست؟! بر هر قلبی نسبت به یک مراتبی مهر خورده، حالا بعضی از قلوب مهر کلی می خورد و بعضی ها نسبت به یک مراتبی مهر می خورد.

خدای تبارک و تعالی همه ما را از مؤمنین واقعی قرار بدهد ان شاء الله.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهیرین

[1] «عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ خَالِدٍ عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ مِهْرَانَ عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْقَمَّاطِ عَنْ أَبَانَ بْنِ تَغْلِبَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (ع) قَالَ لَمَّا أُسْرِيَ بِالنَّبِيِّ (ص) قَالَ يَا رَبِّ مَا حَالُ الْمُؤْمِنِ عِنْدَكَ قَالَ يَا مُحَمَّدُ مَنْ أَهَانَ لِي وَلِيًّا فَقَدْ بَارَزَنِي بِالْمُحَارَبَةِ وَ أَنَا أَسْرَعُ شَيْءٍ إِلَى نُصْرَةِ أَوْلِيَائِي وَ مَا تَرَدَّدْتُ عَنْ شَيْءٍ أَنَا فَاعِلُهُ كَتَرَدُّدِي عَنْ وَفَاةِ الْمُؤْمِنِ يَكْرَهُ الْمَوْتَ وَ أَكْرَهُ مَسَاءَتَهُ وَ إِنَّ مِنْ عِبَادِي الْمُؤْمِنِينَ مَنْ لَا يُصْلِحُهُ إِلَّا الْغِنَى وَ لَوْ صَرَفْتُهُ إِلَى غَيْرِ ذَلِكَ لَهَلَكَ وَ إِنَّ مِنْ عِبَادِي الْمُؤْمِنِينَ مَنْ لَا يُصْلِحُهُ إِلَّا الْفَقْرُ وَ لَوْ صَرَفْتُهُ إِلَى غَيْرِ ذَلِكَ لَهَلَكَ وَ مَا يَتَقَرَّبُ إِلَيَّ عَبْدٌ مِنْ عِبَادِي بِشَيْءٍ أَحَبَّ إِلَيَّ مِمَّا افْتَرَضْتُ عَلَيْهِ وَ إِنَّهُ لَيَتَقَرَّبُ إِلَيَّ بِالنَّافِلَةِ حَتَّى أُحِبَّهُ فَإِذَا أَحْبَبْتُهُ كُنْتُ إِذَا سَمِعَهُ الَّذِي يَسْمَعُ بِهِ وَ بَصَرَهُ الَّذِي يُبْصِرُ بِهِ وَ لِسَانَهُ الَّذِي يَنْطِقُ بِهِ وَ يَدَهُ الَّتِي يَبْطِشُ بِهَا إِنْ دَعَانِي أَجَبْتُهُ وَ إِنْ سَأَلَنِي أَعْطَيْتُهُ» الكافي، ج 2، ص 353، ح 8.